

آرمان جوان مسلمان

تأليف:

شيخ على طنطاوى

ترجمه:

اصغر على مباركى



سنی بوک - کتابخانہ مجازی اہل سنت

www.SunniBook.net

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

| | |
|--|----|
| تقریظ..... | ۵ |
| استاد علی طنطاوی - رحمه الله - در یک نگاه..... | ۷ |
| مقدمه..... | ۹ |
| آرمان جوان مسلمان..... | ۱۱ |
| خلاصه کلام..... | ۴۱ |

تقریظ

به قلم استاد محمد قاسم قاسمی «مدظله العالی»

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم در آن جنگ‌های زیادی صورت گرفته و در حال صورت گرفتن است؛ اما مهمترین این جنگ‌ها، جنگ ارزش‌های برتر با بی‌ارزشی‌ها و پستی‌ها است.

وای به حال ملتی که جوانان آن در جنگ ارزش‌ها شکست خورده و به دنبال پوچ و هیچ، سرمایه‌های ارزشمند زندگانی را به هدر دهند.

آری، امروز مسئله مهم این است که چه چیزی را باید دوست داشت، برای چه چیزی باید بیشتر فکر کرد، و برای چه چیزی باید بیشتر زحمت کشید، و برای کدام هدف خسارت را تحمل نمود و بالاخره برای چه هدفی جان را قربان کرد.

ادیب و دانشمند معروف، علامه علی طنطاوی در مقاله حاضر در همین موضوع به تفصیل سخن گفته و چراغی فرا راه نسل جوان و آینده‌ساز قرار داده است.

اینک ترجمه این مقاله ارزشمند که توسط برادر عزیز و برومند اصغر علی مبارکی، بسیار جالب انجام گرفته به محضر خوانندگان و مخصوصاً جوانان تقدیم می‌گردد، امیدواریم مطالعه آن، آرزوها و احساسات جدیدی در دل‌های‌شان به وجود آورد و آن‌ها را برای رسیدن به آرزوهای برتر و آرمان‌های بزرگ آماده و بسیج نمایند.

الله تعالی به مؤلف و مترجم جزای خیر عنایت فرماید، و این اثر را مقبول گرداند.

محمد قاسم قاسمی

دارالعلوم زاهدان

1423/4/20 هـ

استاد علی طنطاوی - رحمه الله - در یک نگاه

اسم ایشان علی، مصطفی طنطاوی می‌باشد، پدرش مقام افتا را به عهده داشت، استاد طنطاوی در سال 1327 هجری در شهر دمشق به دنیا آمد و از محضر علمایی چون شیخ ابوالخیر میدانی و شیخ صالح تونسلی و دیگر علمای دمشق کسب علم نمود و سپس وارد مدرسه رسمی شد. وی از دانشگاه سوریه در رشته حقوق فارغ‌التحصیل شد و به مدت کمتر از یکسال در دارالعلوم مصر بسر برد، مدتی هم مشغول کار مطبوعات و تدریس زبان و ادبیات عرب در عراق و لبنان و مصر بود، در سال 1940 به مقام قضاوت رسید اما این کار مانع تدریس و تألیف ایشان نشد، وی مشاور دیوان عالی دمشق بود، ولی پس از اتفاقات و رویدادهایی که در سوریه رخ داد به سرزمین مقدس حجاز سفر کرد و به استادی یکی از دانشکده‌های مکه مکرّمه درآمد. و پس از آن وارد صدا و سیما شد و با توجه به علم سرشار و ادبیات بالایی که از آن برخوردار بود، در رادیو و تلویزیون سعودی به سخنرانی و پاسخ پرسش‌های مردم پرداخت.

استاد علی طنطاوی/ به حقیقت یکی از نویسندگان و مؤلفان بسیار بزرگ جهان عرب در عصر حاضر می‌باشد که آثار و تألیفاتش در برگیرنده کلیه محاسن قدیم و جدید بوده و از فصاحت و بلاغت بسیار والایی برخوردار می‌باشند. ایشان همچنین یکی از ارادتمندان و دوستان صمیمی امام سید ابوالحسن علی حسن ندوی/ بوده و به هند نیز سفر نموده است، از جمله آثار فراوان ایشان کتاب «ابوبکر الصدیق» و «عمر بن الخطاب» و «رجال فی التاریخ» و «قصص من التاریخ» را می‌توان نام برد^۱.

۱- مطالب فوق از کتاب «مختارات من أدب العرب»، تألیف امام ابوالحسن ندوی/ با تعلیق استاد عبدالحفیظ بلیاوی، دارابن کثیر دمشق، پاورقی ص: 172، ترجمه و اقتباس شده است - مترجم.

مقدمه

لا إله إلا الله، چقدر عجیب است گردش روزگار، و چه با عظمت و جلال است خداوندی که تقدیر همه امور در دست اوست. آیا آن روزی که این سخنرانی را ایراد کردم، به ذهنم می‌رسید که پس از پنجاه و هفت سال روزی به سراغ آن آمده تا آن را جهت چاپ در یک رساله جداگانه آماده کنم؟

آن بیرونی که در آن این سخنرانی را ایراد کردم کجا و بیروت امروزی کجا، برسید از کسی که آن روزها بیروت را می‌شناخت و از کسی که امروز آن را می‌شناسد. هم من تغییر یافته‌ام و هم همه چیزهای اطراف و پیرامون من تغییر پیدا کرده است. امروز دیگر دنیای لبنان آن دنیای قبلی نیست، و مردم نیز آن مردمان قبلی نیستند... جوانی بودم که نزدیک بود از فرط احساسات و غیرت منفجر شوم و زمانی که بر روی زمین راه می‌رفتم گویا از فرط نشاط پاهایم اصلاً به زمین نمی‌خورد اما الان پیرمردی گشته‌ام که وارد هشتاد و ششمین سال زندگی شده‌ام...

بنده آن وقت، در دانشکده شرعی بیروت که (ازهر لبنان) خوانده می‌شد مدرّس بودم، مدیر دانشکده برادر صمیمی‌ام «استاد محمد عمر منیمه» بود که لطف و بزرگواری ایشان را فراموش نکرده‌ام، و ان شاء الله هرگز فراموش نخواهم کرد، همچنین استاد داعی الی الله که به کمال اخلاص و شهامت رسیده بود و خداوند به وی قدرت ایمان و قوت جسم عطا فرموده بود؛ یعنی شیخ صلاح‌الدین زعیم نیز در آنجا بود. و دانشمند شهید «شیخ مفتی حسن خالد» و ادیب داستان‌سرا «استاد سهیل ادیس» از دانشجویان کم سن و سال آنجا بودند، ریاست بزرگوار دانشکده، مفتی لبنان شیخ توفیق خالد بود که با جرأت و اخلاص خدادادی به مقام افتاء رسیده بود.

خداوند از میان افراد مذکور آن‌هایی را که وفات نموده‌اند و کسانی را که اسمشان را

فراموش کرده و نام نبرده‌ام رحمت بفرماید، و به بازماندگان توفیق خیر عنایت فرموده و خاتمه بنده و آنان را با اعمال صالحه بگرداند، و هر آنچه را که از شصت سال تاکنون نوشته‌ام و سخنرانی کرده‌ام (با وجود اندک بودنشان)، روزی که نامه‌های اعمال توزیع می‌شوند، در صفحه حسناتم قرار بدهد و خداوند خوانندگانی را که «آمین» گویند رحمت بفرماید.

علی طنطاوی

اول جمادی‌الآخر 1412 هـ

مکة مکرمه

آرمان جوان مسلمان^۱

شاعر شهیر فرانسوی «بول ژولری» هرگاه که می‌خواست سخنرانی کند، نخست به تعریف کلماتی می‌پرداخت که عنوان سخنرانی از آن تشکیل می‌یافت. اجداد ما نیز وقتی می‌خواستند در یکی از علوم سر رشته کلام را باز کنند و یا راجع به مطلبی صحبت کنند، عادتشان همین بوده است، بنابراین، اشکالی ندارد که امشب بنده این روش را دنبال کنم، بنده کلامم را با تعریف «آرمان» و «بیان ویژگی‌های اساسی جوانان» شروع می‌کنم و درباره اسلام خلاصه می‌نمایم...

(سرورانم) به راستی در میان‌تان کسی نیست که از حالت خویش راضی بوده و بدان مطمئن باشد و در بین تان کسی وجود ندارد که حالتی بهتر از حالت فعلی را برای خود تصور نکند، [بالفرض] اگر یک دانشمند باشد، در فکر کسی است که از خودش دانشمندتر است؛ و اگر ثروتمندی باشد درباره شخصی ثروتمندتر از خویش فکر می‌کند و وقتی به جایی چون آن ثروتمندی که درباره اش فکر می‌کرد برسد، یا به مرحله‌ای همچون آن دانشمندی که در فکرش بود برسد باز هم آرزوی درجه‌ای بالاتر از آن یا موقعیتی بالاتر از آن را می‌نماید و هنوز بدان درجه یا موقعیت دست نیافته که [ناگهان] نسبت به آن بی‌رغبت شده تمنای مقامی بالاتر از آن را در سر می‌پروراند.

چنانچه شما دانشمندترین دانشمندان، و زیباترین دختران و زیباترین باغ‌ها و دلکش‌ترین تصاویر و باشکوه‌ترین ساختمان‌ها را در نظر بگیرید، خواهید دید که فکر بشر به راحتی یک دانشمند بزرگتر و دختر زیباتر و باغ زیباتر و ساختمان باشکوه‌تر و تصویر دلکش‌تری را تصور می‌نماید،... سپس ذهن همچنان در تصور مبالغه می‌کند تا

۱- خلاصه سخنرانی که به سال ۱۹۳۷ میلادی در بیروت ایراد شد.

اینکه بر مرتبه‌ای واقع می‌شود و در جایگاهی قرار می‌گیرد که مافوق آن جایگاه را تصوّر نمی‌کند، این است (آرمان).

بنابراین، «آرمان» عبارتست از عالی‌ترین چیزی که ذهن بشر آن را تصوّر می‌کند... «الگوها» به تعداد مردم و تعداد اشیاء، متعدّد هستند، بر این اساس هر شخصی دارای «آرمان خاصی» برای خود در زندگی می‌باشد و هر یک از چیزهای متعدّد نیز دارای صورت کامل خویش می‌باشند، که با وجود افتراق و تعدّد خویش، همگی در سه چیز، جمع شده وحدت می‌یابند و یکی می‌شوند که افلاطون به سوی آن‌ها اشاره نموده است، و مردم نیز در هر عصر و در هر مکانی آنان را به دست آورده‌اند و بر تعظیم و اجلال آنان اتفاق کرده و آنان را «آرمان‌ها» و اهداف عالی خویش قرار داده‌اند، این سه چیز عبارتند از: حق، خیر، زیبایی. این بود «آرمان».

اما «جوانی»... آیا نیازی هست که بنده جوانی را تعریف کنم؟

جوانی زندگی است و زندگی جوانی است (رایحه‌های بهشت در جوانی است).^۱

خلق العیش فی المشیب ولو کا ن نضیراً وفی الشباب جدیدة^۲

سرورانم، جوانی تنها آبادی در میان صحرای زندگی، بهار سال عمر و لبخند زیبایی بر لب‌های گرفته روزگار است.

البته منظور بنده از جوان، این جوان نرم و نازک و شیرین و لطیف نیست که برخورد نسیم گونه‌هایش را زخمی و تماس حریر سر انگشتانش را خونین می‌کند و زندگی نزد وی عبارت از انعطاف است، و از چشمانش نگاه‌های فریبنده دلربا روان می‌شود و با آن نگاه‌ها کارهای بس دشوار را در خیال آسان می‌گرداند، و چون پروانه در بوستان عشق و محبت بر روی گل‌های زیبا پر می‌زند، یا منظور بنده جوانانی نیست که همچون نسیم

۱- این مقوله از ابوالعتاهیه است.

۲- بحتری. خلق: عتیق [که در فارسی به معنای کهنه و قدیمی است - م].

عطرآگینی که از جانب دختر دلربایی می‌وزد، و یا بوسه‌ای که در آن شراب و عسل باشد؛ همه لذت‌های دنیا را در یک جرعه مسکر جمع می‌نماید...

منظورم این جوان دلربای زن صفتی نیست که به خاطر هوی و هوس و رؤیایها زندگی می‌کند، و تاریخ حیاتش با «رح» شروع می‌شود و چندی نمی‌گذرد که با «ب» خاتمه می‌یابد^۱...

جوانی که مدنظر بنده می‌باشد؛ همان جوان زنده فعال و توانمند و متینی است که برای خود هدفی فراتر از زندگی تعیین کرده، و وجودش را همچون حلقه‌ای در زنجیره ملتش قرار داده، و دارای آرمان و الگوی والایی بوده سپس جهت رسیدن به هدف فعالیت می‌کند و به سرعت و تندی رعد و برق‌های ویرانگر، و به قوت طوفان‌های شدید و به ثبات و پایداری طبیعت به سوی کمال می‌شتابد و در سفر زندگی خود «ر» را میان «ح» و «ب» قرار می‌دهد^۲؛ و آیا زندگی چیزی غیر از جنگ دائمی و نبرد همیشگی و تنازع به خاطر بقاء و تکاپوی جهت تعالی، می‌باشد.

شخصی به جز صالح باقی نمی‌ماند و کسی به جز قوی صالح نمی‌گردد...

این است آن حقیقت درخشان این است همان قانون مقدماتی که پارلمان نمی‌تواند آن را لغو کند و انسان نمی‌تواند آن را به بازیچه بگیرد و نه انس و نه جن و نه حیوان هیچکدام نمی‌توانند بر آن اعتراض نمایند، زیرا این از قوانینی است که خداوند آن را بر صفحه وجود نوشته است، روزی که آن را از عدم خارج گردانید و به او گفت: باش. و آن هم شد.

ملخ پشه را می‌خورد، و گنجشک ملخ را شکار می‌کند، و مار گنجشک‌ها را صید می‌کند، و جوجه تیغی مار را می‌کشد، و روباه جوجه تیغی را می‌خورد، و گرگ روباه را

۱- [«ح» + «ب» ← «حب» که به معنای عشق و محبت است؛ یعنی جوانی که سرتاسر زندگی‌اش را مشغول عشق مجازش نماید. مترجم]

۲- اگر «ر» در میان «ح» و «ب» قرار گیرد کلمه «حرب» پدید می‌آید به معنای جنگ و نبرد [مترجم].

شکار می‌کند، و شیر گرگ را می‌کشد، و انسان شیر را صید می‌کند، و پشه انسان را می‌میراند... این همان سلسله جاویدی است که هیچ تبدیل و تغییری در آن راه نمی‌یابد. یا تو شیر را می‌کشی و یا اینکه پشه باعث قتل تو می‌شود.

پس ای جوانان! مبدا پشه شکستتان دهد، بلکه شما باید شیران را شکست دهید!

حق گران است، اما حق را باید گفت، پس امیدوارم اگر بنده جوانان را مورد خطاب قرار داده بگویم: آینده از آن جوانان است؛ از میان حاضرین، کسانی که خود را پیر به حساب می‌آورند ناراحت نشوند. اما جوانان چه کسانی هستند؟

«اندریاس موروا»^۱ اوصاف جوانان را اینگونه برمی‌شمارد: اشتیاق وافر داشتن به حیات عاشقانه و عاطفی، و زندگی همراه با حماسه و شجاعت یعنی خوشمزگی و بی‌پروایی، تمایل به سوی اصلاح، وفادای نسبت به اصول و قوانین و نسبت به رهبر، پیوستن و جذب شدن در جمع (در گروه یا حزب و یا در امت) و به اینکه آنان به آرمان‌ها نزدیک‌ترند، شعار آنان تهوّر و شتابزدگی و چابکی و تا حدی هم صبر و بردباری و انتظار است.^۲

جوانی به شناسنامه و گواهی تولّد نیست، بلکه جوان کسی است که دارای صفات فوق باشد. بر این اساس، هر کس که قلبش مرده و شعله حماسه‌اش خاموش شده و آرمانش از دست رفته باشد و احساس کند که او به آرزوی خویش رسیده و دیگر امید و آرزویی برایش باقی نمانده است، او پیر است هر چند که در بیست سالگی بسر ببرد. و هر کس که قلب داشته باشد و دارای آرزوها و آرمان‌ها باشد و هر شخص شجاع و چابک جوان است هر چند که موهایش سفید شده باشد!

1- (Andrias) مترجم.

۲- اندریاس موروا، در کتاب (طریق السعادة) که مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها درباره سعادت و ازدواج و خانواده است.

پس ای سروران مسنّ من! چنانچه بنده گفتم: آینده از آن جوانان است، و مقام جوانان را بلند کردم، ناراحت مشوید برای اینکه در میان شما نیز جوانانی وجود دارند هر چند که موی سر و ریششان سفید شده باشد و پشت‌شان خمیده و پیشانی‌هایشان چروکیده شده باشد. آنان کسانی هستند که اراده‌ها و قلب‌هایشان جوان است! و آن دسته از جوانان که سست و تنبل هستند، آن‌ها پیر و مسن هستند. سروران من! تعجب نکنید، «شوقی»^۱ در عنفوان جوانی زمانی که شاعر پادشاه بود، پیر بود، اما زمانی که او شاعر آرزوها و دردها و شاعر عربیت و اسلام گشت در کهولت به جوانی بازگشت... .

اکنون باید به تعریف اسلام بپردازم، اما سروران من! اگر بخواهم برای شما که بحمدالله مسلمان هستید، اسلام را تعریف کنم، این کار من کاملاً عبث و بیهوده خواهد بود، تازه اگر کسی نداند که اسلام چیست و با علوم اسلامی خویش بی‌ارتباط باشد و نسبت به احکام آن آگاهی نداشته باشد و از امر و نهی آن بی‌خبر باشد و آن‌ها را به جای نیاورد، چنین شخصی که مسلمان نیست.

واقعاً عبث و بیهوده خواهد بود که برایتان بگویم: دین ما عبارت است از: ایمان و عقاید و اسلام و عبادات و احسان و اخلاق، و سیاست و شریعت، و در هر جنبه از

۱- احمد شوقی بن علی بن أحمد شوقی از شعرای شهیر جهان عرب در عصر حاضر است که در سال ۱۲۸۵ هجری قمری در زمان خدیو اسماعیل به دنیا آمد. او در اوایل از شعرای درباری بود و در مدح و ستایش ولی نعمتان خود شعر می‌سرود حتی مدت بیست و پنج سال را با مدح عباس پاشا سپری کرد، پس از وفات عباس پاشا، در سال ۱۹۷۵، شوقی به شهر بارسلون اسپانیا تبعید شد. و پس از بازگشت از تبعیدگاه به سرودن اشعار اسلامی و عربی پرداخت، تا جایی که در قصیده‌ای که در معارضه بوده و همزیه نبویه بوصیری سرود به مدح پیامبر اکرم (ص) و سرودن اشعار درباره اسلام و مسلمین و جهان عرب، پرداخت. مترجم. به نقل از: حناالفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالحمید آینی، توس، ۷۸، با تلخیص از ص ۶۹۰-۷۰۳.

جنبه‌های زندگی چراغی روشنایی‌بخش، و مناره‌ای هدایتگر دارد و تا ابد از مسلمان جدا نخواهد شد و حتی برای لحظه‌ای او را رها نخواهد کرد، اگر یک نفر مسلمان به تنهایی زندگی کند، اسلام با او همراه است و به او دستور می‌دهد تا نفس خود را محاسبه کرده و از گناه خویش توبه نماید و درباره‌ی شگفتی‌های آفرینش خداوندی در وجود خود و در عالم کائنات تأمل کند و از ساخت، پی به سازنده، و از اثر و نشانی، پی به مؤثر ببرد.

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ﴾ [الذاریات: 21].

«و در وجود خود شما (انسان‌ها نشانه‌های روشن و دلایل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او) وجود دارد».

آری، در وجود خود انسان بزرگترین دلایل و قوی‌ترین براهین وجود دارد.

﴿أَفَلَا تَبْصِرُونَ ۚ﴾ [الذاریات: 21].

«آیا نمی‌بینید؟».

آیا این کسانی که انکار می‌کنند، نمی‌اندیشند که:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخُلُقُونَ ۚ﴾ [الطور: 35].

«آیا ایشان بدون هیچگونه خالق‌ی آفریده شده‌اند؟ و یا اینکه خودشان آفریدگارند؟».

﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ۚ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ﴾ [الروم: 8].

«آیا با خود نمی‌اندیشند که خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن دوست را جز به حق و برای مدت زمان معین نیافریده است».

﴿أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ۚ﴾ [الأنعام: 50].

«مگر نمی‌اندیشید».

و اگر مسلمان در جامعه به سر ببرد اسلام با او همراه است و راه حکمت را برایش روشن می‌کند و او را به صراط مستقیم اخلاق هدایت می‌کند و به او دستور می‌دهد که از

نیروهای خدادادی به نحو احسن استفاده کند به دنبال آنچه که نسبت بدان علم و آگاهی ندارد نیفتد،

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: 36].

«از چیزی که از آن ناآگاهی، دنباله‌روی مکن، بی‌گمان (انسان در برابر کارهایی که) چشم و گوش و دل همه (و سایر اعضای دیگر انجام می‌دهند) مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد...».

بلکه این موهبت‌های الهی را در مسیر علم استعمال کند؛ هر علمی حتی علم ستاره‌شناسی و زمین‌شناسی و علم‌الاجناس این علوم از آیات الهی می‌باشند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوُنُكُمُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الروم: 22].

«و از زمره نشانه‌های (دال بر قدرت و عظمت) خداوند، آفرینش آسمان‌ها و زمین و گوناگون بودن زبان‌ها و رنگ‌های شما است. هرآینه در این کار نشانه‌ها و دلایلی برای دانشمندان است.».

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: 28].

«از میان بندگان خدا، تنها عالمان و دانشمندان از الله ترس آمیخته با تعظیم دارند.».

اسلام روابط اجتماعی را به بهترین نحوی تنظیم می‌کند و بنای امت را بر محکوم‌ترین پایه استوار می‌سازد، نخست به تشکیل خانواده پرداخته و برایش یک مدیر مسئول قرار می‌دهد و اطاعت او را واجب می‌گرداند تا کارها منظم و مصلحت کامل گردد، و برقراری

عدالت و کسب و کار را بر سر او واجب می‌گردانند، و سرپرستی را به دلیل ساختار وجودی و آفرینشی مرد^۱ و نوع فعالیتش به او واگذار می‌نماید.

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ [النساء: 34].

«مردان بر زنان سرپرستند به سبب آنکه خداوند بعضی را بر بعضی فضیلت داده است و نیز به سبب آنکه از اموال خود (برای خانواده) خرج می‌کنند».

و بر گردن زنان نیز حقی واجب گردانیده، اما برای آن‌ها حقی مانند حق مردان نیز قائل شده است.

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: 228].

«و برای همسران (حقوق و واجباتی) است (که باید شوهران ادا بکنند) همانگونه که بر آنان (یعنی شوهران حقوق و واجباتی) است که (باید همسران ادا بکنند) آن هم به گونه‌ای شایسته».

و مقام تربیت را بالا برده است و برای مریبان نخستین یعنی والدین جایگاه رفیعی قرار داده و اطاعت والدین را در کنار توحید که اصل و اساس دین و سنگ بنای آن می‌باشد، قرار داده است. خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الإسراء: 23].

«(ای انسان)، پروردگارت حکم کرده است که جز وی را عبادت مکنید و به پدر و مادر نیکوکاری کنید».

۱- از جمله نشانه‌های خداوندی در هستی این است که کلمه «رأس» [که سرپرستی و ریاست از آن مشتق می‌شوند - م] هم از لحاظ لغوی و هم از لحاظ کاربرد آن اصولاً به صورت مذکر، می‌باشد اما بیشتر مردم به خاطر غفلت از آیات الهی، آن را مؤنث گردانیده‌اند، لذا در روزنامه‌های [عربی]شان با قلم‌های خود می‌نویسند «هی الرأس» و به طور عملی در کاربرد روزمره می‌گویند: «هی الرأس» - مؤلف.

﴿أَعْلَهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾ [النمل: 64].

«آیا با خدا معبودی هست؟ (ای پیغمبر بدیشان) بگو: دلیل و برهان خود را بیان دارید».

همچنین اسلام از تقلید و جمود و پیروی آبا و اجداد و اهمال عقل انتقاد کرده، و مردم را وادار به تفکر و ارائه براهین عقلی و ادله یقینی کرده است، یعنی اسلام از (1400) سال پیش تاکنون به سوی روش علمی؛ که دانشمندان امروزی بدان افتخار می کنند و آن را یکی از ابتکارها و یکی از آثار تمدن خویش می پندارند، دعوت نموده است.

خداوند متعال در حالی که اهل جمود را نکوهش و سرزنش می کند، می فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ۝ ١٧٠﴾ [البقرة: 170].

«و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است، پیروی کنید، گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم. آیا اگر پدرانشان چیزی از (عقاید و عبادات دین) نفهمیده باشند و (به هدایت و ایمان) راه نبرده باشند (باز هم کورکورانه) از ایشان تقلید و پیروی می کنند؟».

سروران! شما همه این ها را می دانید برای اینکه شما مسلمان هستید و واقعاً عیب دارد که بنده این ها را برایتان بیان کنم. بنده نیامده ام که اسلام را معرفی کنم و قصد تعریف اسلام را هم ندارم. اما دوست دارم توجهتان را به دو مسأله مهم معطوف دارم:

مسأله اول: اینست که دینی که برای عقل قوانین تفکر وضع کرده، و برای علم طریقه بحث و پژوهش را برنامه ریزی نموده، و زندگی فردی و خانوادگی را تنظیم کرده که همان قانون مدنی و جزائی و قانون بین المللی، و اخلاق و فلسفه می باشند؛ چنین دینی؛ صحیح نیست که از جمله ادیانی محسوب شود که احکامشان از آستانه عبادتگاه هایشان فراتر نمی رود و جایز نیست هر قضاوتی که آنان نسبت به ادیان شان می کنند ما هم نسبت به دین خود چنان قضاوت و داوری بنماییم.

به عنوان مثال، چنانچه قاعده جدایی دین از سیاست را بپذیریم، صحیح نیست که از آن لزوم جدایی اسلام از سیاست را نتیجه بگیریم، زیرا اسلام فقط یک دین [مانند سایر ادیان] نیست بلکه دین است و سیاست. سرورانم! آیا شما مثلاً می‌توانید سوره براءت را چون که سیاسی است از قرآن حذف کنید...؟

یا اگر اصل استقلال علم از دین را به خاطر اینکه دین به تحقیق علمی و به عقل تکیه نمی‌کند قبول کنیم، صحیح نیست که این حکم را به اسلام هم نسبت دهیم، زیرا اسلام فقط دین و سیاست نیست بلکه اسلام دین است و سیاست و منطق و علم... .

سرورانم! این یک حقیقتی است که چون خورشید واضح و نمایان است، اما اکثر جوانان ما آن را نمی‌بینند و این حقیقت برایشان پوشیده شده است، این خورشید از افق تفکرشان غروب کرده و آنان در تاریکی شبی ظلمانی حیران و آشفته شده‌اند به همین خاطر مشاهده می‌کنید که آنان هر آنچه را که اروپایی‌ها در مورد دین خود می‌گویند، اخذ می‌کنند سپس آن را بر روی اسلام پیاده می‌کنند، با وجود این که بین دین آن‌ها و اسلام تفاوت وجود دارد و طبیعت دین آن‌ها با دین مبین اسلام با هم متباین است... . و شاید نامگذاری علما به «رجال دین» از این جهت باشد در صورتی که این یک نامگذاری بی‌اساس و باطل است که بر سر زبان‌ها افتاده و مشهور و متداول شده است. مسلمانها فراموش کرده‌اند که همه‌شان رجال دین هستند و دین اسلام، دین مساوات و تعالی و عمل، می‌باشد و در آن طبقاتی برتر از سایر طبقات وجود ندارد، و کسی در آن نسبت به کسی دیگر حقدا تر نیست، و در آن گروهی نیست که نمایندگان خداوند و یاران و بستگان نزدیکش باشند و [از سوی خود] اقدام به حلال و حرام نمایند و دیگران دورتر باشند، بلکه همه مسلمانان (فرزندان و عترت پیامبر اکرم ﷺ هستند و حتی ایرانی‌ها و چینی‌ها و هر آن کس که خوانده است لا إله إلا الله محمد رسول الله...) هیچ کدام از آنان بر دیگری فضل و برتری ندارد مگر به تقوا و علم و ارزش ذاتی.

﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَلَّبُكُمْ﴾ [الحجرات: 13].

«بی گمان گرامیترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست».

«لا فضل لعربي على أعجمي إلا بالتقوى»^۱ «هیچ فرد عرب، بر هیچ فرد غیر عرب،

فضل و برتری ندارد مگر با تقوا و پرهیزکاری»

«یا فاطمة بنت محمد! لا أغني عنك من الله شيئاً»^۲ «ای فاطمه دختر رسول خدا، من

نمی توانم تو را از عذاب الهی نجات دهم».

پس به علما، رجال دین نگوئید، و واجبات دین را فقط بر آنان تحمیل ننمایید، زیرا همه مسلمانان رجال دین هستند. نزد ما چیزی به جز علم و تقوا ملاک نیست، هر کس که عالم و دانشمند باشد او را بزرگ می داریم و از او سؤال می کنیم، کسی که با تقوا و پرهیزگار باشد با او محبت می ورزیم و اکرامش می کنیم، و کسی که خطا و تحریف کند پاسخش را می دهیم و یا جلوش را می گیریم، حال آن خطاکار و آن انتقادکننده هر کس که باشد، انتقادکننده از آن پیرزن که کمتر نیست و شخص مورد انتقاد هم بزرگتر از حضرت عمرؓ نیست!^۳

۱- این روایت در مسند امام احمد بن حنبل/ بدین گونه روایت شده است: ابونضره روایت می کند کسانی که خطبه رسول خدا را در ایام تشریق شنیده بودند، برایم روایت نموده اند که آن حضرت فرمود: «أبيها الناس، ألا إن ربكم واحد، وإن أباكم واحد، ألا لا فضل لعربي على أعجمي ولا لعجمي على عربي، ولا لأحمر على أسود ولا أسود على أحمر إلا بالتقوى» [مسند احمد، کتاب باقی مسند الانصار، حدیث شماره (۲۲۳۹۱)] مترجم.

۲- در صحیح بخاری به روایت حضرت ابوهریر ؓ، این حدیث چنین وارد شده است: «یا فاطمة بنت محمد! سليني ما شئت من مالي لا أغني عنك من الله شيئاً»، صحیح بخاری، کتاب الوصایا حدیث شماره (۲۵۴۸) همان، کتاب تفسیر القرآن، حدیث شماره (4398)؛ و سنن دارمی، کتاب الرقاق حدیث شماره (2616)؛ و با اندکی تفاوت در الفاظ، صحیح مسلم، کتاب الایمان، حدیث شماره (305) و سنن نسائی، کتاب الوصایا، حدیث شماره (3586) - مترجم.

۳- امام بیهقی به سند خود از شخصی روایت می کند که «باری حضرت عمر بن الخطاب ؓ برای مردم سخنرانی فرمود، پس از حمد و ثنای خداوند متعال فرمود: های ای مردم، مهریه زن ها را خیلی

این بود مسأله اول.

اما مسأله دوم: که دوست دارم توجهتان را به سوی آن جلب کنم اینست که دین، براساس آنچه که دانشمندان اروپایی فهمیده‌اند صرفاً عبارت است از وسیله‌ای که به ایجاد رابطه انسان با خداوند و با مخلوقات غیبی ماورای مادی و جهان دیگر بپردازد و هیچگونه رابطه‌ای نه با حیات سیاسی دارد و نه با اوضاع اجتماعی و نه با نظم و قوانین، و نمی‌توان یک جامعه ملی براساس آن بنیان نهاد. این دقیقاً همان چیزی باشد که دانشمندانی که درباره جامعه ملی و ماهیت و ارزش آن بحث کرده‌اند؛ آن را بیان می‌دارند، که جلوتر از همه آنها، آقای (ارنست رنان) بود که در سخنرانی مشهور خود که در سال 1982 م در «صوریون» ایراد کرد، آن را بیان داشت، البته این امر در سایر ادیان می‌تواند صحّت داشته باشد اما در اسلام صحّت ندارد چرا که ذات اسلام، ملیت و رابطه اجتماعی معنوی است، براساس زبان و

سنگین نگردانید، اگر به من خبر برسد که شخصی مهریه‌اش را بیشتر از مهریه‌ای که رسول خدا ﷺ برای ازدواج مطهرات تعیین کرده، پرداخت نماید و یا مهریه‌ای بیشتر از مهریه دختران پیامبر دریافت کند، آن مقدار از مهریه‌اش را که افزون بر مهریه مشخص باشد، در بیت‌المال قرار خواهم داد. و پس از اینکه از منبر پایین آمد، زنی از قریش خطاب به ایشان گفت: ای امیرمؤمنان، کتاب الله سزاوارتر است که از آن پیروی کنیم یا سخنان شما، حضرت فرمود: بلکه کتاب الله سزاوارتر به پیروی کردن است؛ زن گفت: شما مردم را از سنگین کردن مهریه‌ها منع کردید حال آنکه خداوند متعال در کتاب خود می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ إِحْدَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ [النساء: 20] «و اگر خواستید همسری را به جای همسری برگزینید، هر چند مال فراوانی هم مهر یکی از آنان کرده باشید، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال دریافت دارید»، حضرت عمرؓ پس از شنیدن این، دو یا سه مرتبه فرمود: «همه، از عمر فقیه‌تر هستند» و دوباره بالای منبر تشریف بر دو خطاب به مردم فرمود: «من قبلاً شما را از سنگین کردن مهریه زنان نهی می‌کردم، اما اکنون هر کس، در مال خود هر تصرفی که می‌خواهد، انجام دهد». السنن الکبری، حافظ ابی بکر أحمد بن الحسین البیهقی، ج ۱۱، ص ۵، دارالفکر بیروت - مترجم.

سرزمین خاصی نمی‌باشد. بلکه چیزی را شبیه به آنچه که (ارنست رنان)^۱ آن را «ارادهٔ مشترک» می‌نامد و آن را اساس پیوند ملی می‌داند.

بنابراین، وطن یک مسلمان فقط مکه و مدینه و یا سرزمینی که در آن به دنیا آمده نیست، بلکه وطن مسلمان اصول اسلامی می‌باشند، و هر کجا که این اصول یافت شوند، و هر کجا که اهل «لا إله إلا الله محمد رسول الله» وجود داشته باشد، وطن مسلمان همانجا است.

و به نظر بنده این پیوند اسلامی یعنی پیوند:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: 10].

«فقط مؤمنان برادران یکدیگر هستند.»

یکی از بزرگترین معجزه‌های اسلام است، زیرا آن از چهارده قرن پیش قانونی را پذیرفته است که عقل بشری تازه در سال 1882 میلادی بدان دست یافته است، و از چهارده قرن تاکنون در جهتی حرکت کرده که جهان امروزی دارد به همان جهت حرکت می‌کند. محققاً امروز قانون ملیت‌ها که رئیس جمهور (ویلسن)^۲ پس از جنگ بدان فرامی‌خواند سقوط کرد، و نهضت اصول فکری اقتصادی به راه افتاد، و همانگونه که

۱- رنان. ژوزف. ارنست (Renan, E.)؛ مورخ، ناقد، لغوی و خاورشناس فرانسوی و از محققان در فلسفه اسلامی و دارای طرز تفکر مخصوص در مبانی مسیحیت و یهودیت، تولد: 27 فوریه 1823، وفات: سوم اکتبر 1892 میلادی در پاریس. مترجم، به نقل از فرهنگ جامع خاورشناسان مشهور. تألیف اسناد نصرالله نبک‌بین. ج 1، ص: 485، انتشارات آرون، چاپ اول، سال 79.

۲- وودرو. ویلسن (Woodrow Wilson) بیست و هشتمین رئیس جمهور ممالک متحده آمریکا به شمار می‌رود، در سال دوم ریاست جمهوری او، جنگ اول جهانی در اروپا شروع شد و علیرغم تلاش او برای عدم مداخله در جنگ بالاخره مجبور به دخالت در جنگ شد... بالاخره در 3 فوریه 1924 میلادی درگذشت، او را در واشنگتن به خاک سپردند، آرزوی او به نام مجمع ملل و کوشش دستجمعی برای آسایش عمومی، امروز به نام سازمان ملل متحد وجود دارد - مترجم، با تلخیص به نقل از: دائرة المعارف دانش و هنر، مؤلفان: پرویز اسدی‌زاده، سعید محمودی، منوچهر اشرف‌الکتابی، ص: 818-819، انتشارات اشرفی، چاپ دهم، تهران، سال 77.

ملاحظه می‌کنید جهان به سه جبهه تقسیم شده است: دموکراسی، کمونیسم و فاشیسم.^۱ و همانگونه که یک کمونیست فرانسوی برادر یک کمونیست روسی است هر چند که سرزمینها و زبانها و نژادهایشان با هم متفاوت و مختلف باشد، همچنین یک مسلمان برادر مسلمان دیگر است، در هر کجا و به هر صورت که باشند.

ما تعریف «آرمان» و «جوانان» و «اسلام» را به پایان رساندیم حال باید پردازیم به اصل موضوع: عرض کردم که «اندریاس موروا» جوانان را به دو صفت اساسی توصیف می‌کند که عبارتند از: محبت و شجاعت. محبت، که ستون و رکن و اساس زندگی می‌باشد و هیچ چاره و گریزی از آن نیست، فکر می‌کنم که اگر چنانچه بنده به شما بگویم: «محبت نورزید!»، بسیاری از جوانان حاضر در جلسه و حتی بسیاری از پیرمردان نیز، برایم سوت می‌زنند و از منبر پایینم می‌آورند، آخر من چگونه می‌توانم چنین سخنی را بر زبان بیاورم؟ مگر من دیوانه شده‌ام که این حرف را بزنم؟ بنده نمی‌گویم: قلبها را بشکنید، و عاطفه را زیر پا بگذارید. اگر عاطفه را از دست بدهیم آن وقت چه چیزی برایمان باقی می‌ماند؟

به راستی که «ادوارد»^۲ سلطنت عظیم بریتانیا را از دست داد، اما در عوض عاطفه را به دست آورد، بنابراین او هرگز چیزی را از دست نداد. محققاً چشمان «مادام سیمسون» سلطنت انگلستان را از یاد او برد، اما اگر می‌خواست محبت سیمسون را از دل خود

۱- فاشیسم از بین رفت و آن دو جبهه دیگر هم در پی او از میان خواهند رفت. بنده الان می‌گویم جبهه دوم نیز به دنبال جبهه اول از بین رفت، و جبهه سوم در شرف از بین رفتن است.

۲- ادوارد (Edward) VIII پادشاه بریتانیای کبیر و ایرلند که در ژانویه سال 1936 میلادی به پادشاهی رسید و علاقه خود را به اصلاحات اجتماعی بروز داد، در نوامبر همان سال در زمان نخست‌وزیری سن بالدوین، بر سر تصمیم او به ازدواج با والسیس‌وار فیلد سیمسون، بحرانی پیش آمد، و در دسامبر 1936، از سلطنت استعفا داده و به فرانسه رفت و در آنجا با سیمسون ازدواج کرد؛ دائرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب - ج اول، ص 76، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر - مترجم.

بیرون کند ولی سلطنت بریتانیا را از دست ندهد، آیا آن سلطنت عظیم و آن تاریخ مرصع و جواهرنشان، می‌توانست چشمان سیمسون را از خاطر او بیرون کند؟^۱

عاطفه همان چیزی است که چرخ زندگی‌مان را می‌گرداند، و همه کارهای ما را پیش می‌برد، اما عقل به تنهایی نمی‌تواند کاری به پیش ببرد. کدامیک از شما یاد می‌آورد که تنها براساس رأی عقل، حتی یک قدم راه رفته باشد؟ سرورانم، عقل یک فیلسوف نابینا و یک حکیم فلج و زمین‌گیر است که با صدای پایین و ضعیف صدا می‌کند... اما عاطفه همان قوت است، نشاط است، زندگی است.

بنده نمی‌گویم: عاطفه را بکشید، زیرا موت ما در موت عاطفه نهفته است، بلکه می‌گویم که عاطفه گاهی اوقات چنان محدود و تنگ می‌شود که فقط یک نفر را در برمی‌گیرد، و تا آنجا آفت می‌کند و پست می‌شود که از قلب شخص، به پایین‌تر از قلب، و حتی به پایین‌تر از... ناف تنزل پیدا می‌کند! و گاهی اوقات بالا می‌رود و اوج می‌گیرد تا جایی که آرمان‌های والای انسانی را دربرمی‌گیرد، و به حدی عام و فراگیر می‌شود که همه امت، بلکه همه انسانیت را شامل می‌شود. پس عواطف خود را از خاستگاه شهوت‌ها بالا ببرید و آن را از محدوده وجودی خودتان خارج کرده، برای ملت و سرزمین خویش وقف نمایید.

محبت بورزید، زیرا کسی که محبت نمی‌ورزد اصلاً انسان نیست، به یاد بیاورید، حلم داشته باشید، تأمل نمایید... اما محبت را به معنای گسترده و وسیعی که شامل هر آنچه که حق و خیر و زیبایی است، بفهمید... نه به معنای محدود و عقیمی که از محدوده بدن زن فراتر نمی‌رود.

محبت بورزید، اما همچنان مسلمان باقی بمانید.

۱- اکنون از او بپرسید تا ببینید چگونه انگشت ندامت را به دهان می‌گیرد به خاطر اینکه یک عمر اقتدار و عزت را در عوض لذت یک ساعت فروخت، و یک واقعیت محسوس را به خاطر یک وهم، و یک حقیقت استوار را به خاطر یک رؤیا از دست داد و ترک کرد.

مسلمان دارای یک قلب می‌باشد، خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ۝۳۷﴾ [ق: 37].

«به راستی که در این (سرگذشت گذشتگان) پند و اندرز بزرگی است برای آن کس که دلی (آگاه) داشته باشد، یا با حضور قلب گوش فرا دهد».

اما مسلمانان چشم‌ها، دل‌ها و شرمگاه‌های خویش را کنترل می‌کنند؛

﴿إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۖ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۝۷﴾ [المؤمنون: 6 - 7].

«مگراز همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان نیست، پس هرکس که سوای این را دنبال کند، متجاوز بشمار می‌آیند».

محبت بورزید، اما همچنان مرد باشید.

به راستی که مرد وقتی محبت بورزد هرگز گریه سر نمی‌دهد و خود را خوار و ذلیل نمی‌گرداند و شب تا صبح بیدار نمی‌ماند، لب‌های مرد شایسته پاهای زن نیست، همانگونه که «لامارتین»^۱ انجام داد، بلکه مرد بر دو پای خود استوار می‌ایستد، سپس با چشمان تیز و بازوهای آهنین و اراده قوی و مردانگی روشن خویش به او می‌گوید: «بیبا!». محبت بورزید، اما افرادی از این مجموعه بشری که همان امت است باشید، مبدا محبت شما را از امت جدا سازد و شما را به زندگی انفرادی وحشیانه بازگرداند، آنگاه همه چیز را انکار کنید، و دنیا را فراموش کنید، و خود را نسبت به زندگی به نادانی و جهالت بزیند مگر هنگامی که نگاه زن آن را روش‌گراینده، و در گوشه‌های آن کلمه زن پرتوافکن باشد.

مبدا که در دنیا ساکن شوید و بنشیند و زمین را غرق در اشک کنید آن هم برای اینکه معشوقه محترمه بوسه‌ای را که وعده داده بود، اهدا نکرد، و برای وصال اشاره کرد اما

۱- آلفوس نس. لوئی. دولامارتین (Al Phonse Louis de Lamartine) شاعر بود، دختری به نام گرازیلا قهرمان مجموعه اشعار او و معشوقه‌اش می‌باشد - مترجم، با اقتباس از دائرةالمعارف دانش و هنر، ص 256.

وصال صورت نگرفت، سپس به خاطر این مصیبت و بدبختی چندین قطعه شعر بسرایید، گریه کنید و به گریه بیاندازید، و پس از آن با امنیت و اطمینان بخوابید در حالی که آتش در اطرافتان شهرها و بندگان را دارد از بین می‌برد!

درست است که شعر، احساس و عاطفه است، اما کدام احساس و کدام عاطفه در وجود کسی وجود دارد که می‌بیند ملّتی شریف و محترم - که افراد آن برادران ایمانی و اسلامی او هستند - با همه دار و مدار و مفاخر و تاریخ و حیات و عزت خویش، از دیار خود رانده و از خانه و کاشانه‌شان اخراج می‌شوند - تا خانه‌هایشان به یکی از پست‌ترین امتها داده شود، به امتی داده شوند که گرفتار خواری و تنگدستی و ذلت شده و مورد خشم و غضب خداوند^۱ و همچنین مورد خشم و غضب انسانیت و حقیقت و فضیلت و تاریخ قرار گرفته‌اند. آری، کدام احساس و عاطفه در وجود کسی است که ببیند که سینه‌های برادران مسلمانش در اثر گلوله‌ها شکافته شده و پیرمردان امتش به سوی ریسمان‌های چوبه‌های اعدام کشانده می‌شوند، و جوانانشان در میان کوه‌ها و درون درّه‌ها ظلم را با خون از سر خود دور می‌کنند، و کودکان و زنان‌شان در میان دو راهزن قرار دارند: راهزن سرزمین، و راهزن آبرو و حیثیت؛ راهزنی که با طلا می‌جنگد، و راهزنی که با تفنگ کشتار می‌کند، آن وقت او [یعنی آن شاعر]، هیچکدام از این‌ها را اصلاً احساس نمی‌کند، و اصلاً از این‌ها خبر ندارد، و اصلاً فکر نمی‌کند که آخر چرا؟ چونکه شاعر بیچاره گرفتار و دردمند است.

او را چه شده است؟ چه بلایی بر سرش آمده است؟ معشوقه‌اش گونه خود را تقدیم ننموده تا او آن را ببوسد! محققاً زمانی که عاطفه به این حدّ برسد جنایت خواهد بود.

۱- خداوند متعال در مورد قوم یهود می‌فرماید: ﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ﴾ [البقرة: 61]

«قومی که به سبب غرور و سرمستی و سرکشی خود گرفتار خواری و تنگدستی شدند و مورد خشم خدا گردیدند.»

حال که صحبت‌مان دربارهٔ محبت هنوز به پایان نرسیده، خوب است که حق سخن را ادا کنیم. بنده از قدیم برای محبت، تعریف خاصی داشته‌ام و آن اینکه محبت، خواب‌آور (بی‌هوش‌کننده) ای است که خداوند، آن را جهت ادامه نسل و بقای بشریت قرار داده و اگر این بی‌هوش‌کننده نمی‌بود انسان نمی‌توانست بدی‌ها و رنج‌های تولیدمثل را تحمل کند، پس بنابراین اول و وسط و آخر محبت عبارت است از راحتی و آسودگی و پیوند زناشویی. اما عشق غیرعملی و پاکدامنی افلاطونی چیزی نیست جز یکی از دروغ‌های زیبایی که هیچ عاقلی آن را تصدیق نمی‌کند.

به همین خاطر است که عقلاء در عفت و پاکدامنی زن معشوقه شک دارند و مسلمانان به سوی عشق و محبت (به جز برای کسی که برای او حلال است) بادیدهٔ شک و تردید می‌نگرند.

بنده در چهره‌هایتان نشانه‌های نارضایتی و اعتراض را مشاهده می‌کنم و علائم خشم و هیجان را می‌بینم. نه سرورانم... بنده عشق و محبت را خرده نمی‌گیرم، و در خوب بودن آن هیچگونه تردیدی ندارم، اما از شما سؤالی می‌پرسم و خواهش می‌کنم منصفانه پاسخم را بدهید: کدامیک از شما به بنده اجازه می‌دهد که عاشق همسر یا خواهر او شوم؟

خشمگین مشوید سرورانم... بنده فقط خواستم مثال بزنم که مثال، غلیظ و نابجایی شد، البته بنده خوشحالم که شما از آن نفرت دارید، چرا که این خود دلیل بر آنست که شما نسبت به حقیقت این امر تنفر و انزجار شدیدتری دارید. بنابراین، باید اکنون اعلان نمایم که عشق‌های رایج امروزی، از جمله مواردی است که اسلام آن را نمی‌پذیرد و با آرمان جوانان مسلمان نیز منافات دارد، اما پس جوانان چه کار بکنند؟

پاسخ: ازدواج کنند.

آری، ازدواج کنند.

زندگی مجردی، هم برای شخص مجرد و هم برای جامعه، سر تا پا خطرناک است.

به راستی که زندگی مجردی بمب (دینامیتی) است که هر آن و لحظه‌ای احتمال می‌رود که منفجر شود و سعادت خانواده‌ای از خانواده‌ها را ویران کند، و ستونی از ستون‌های وطن را منهدم نماید. در زندگی مجردی هر چند که زنهای فراوانی وجود داشته باشند، اما از آنجایی که همسر در آن نقش ندارد، هیچگونه خیر و خوبی در آن یافت نمی‌شود. افکار شخص مجرد، هر چند که جهاتش گوناگون و متعدد باشد اما درواقع به یک سو متوجه است، و با سرعت و شدت تمام به آن طرف حرکت می‌کند همانگونه که سیل‌ها از هر جهت به سوی قعر دره سرازیر می‌شوند، و واقعیت این است که هیچ دو شخص مجرد باهم جمع نمی‌شوند مگر اینکه توطئه‌ای بر علیه اخلاق و عفت برپا می‌کنند.

همانا سهم بزرگی از سنگینی مسئولیت بر دوش پدران می‌افتد، آیا در میان شما پدر مسلمانی هست که صاحب چند دختر باشد، و یک جوان مسلمان نیک و صالح را جستجو کند و او را به مهریه و خرجیه‌ای که برایش مقدور باشد، به نکاح دختر خود درآورد و بدینوسیله الگوی حسنه‌ای برای پدران خوب و نیکوکار مسلمان باشد؟ به پنجاه لییره سوریه^۱ به سی لییره، چرا نه؟ آیا این یک تجارت است؟ آیا یک شوهر صالحی برای دخترت می‌خواهی که با هم سعادت‌مند شوند و یک خانواده شریف و با حجاب تشکیل دهند، یا طلا می‌خواهی تا دخترت را با آن بفروشی؟

آری، اینست داروی این بیماری مزمن و علاج‌ناپذیر.

اینست راه حل مشکل. اگر امروز آن را حل نکنید هرگز حل نخواهد شد، اگر مریض را مداوا نکنید مریض می‌میرد. پس ای بزرگان این شهر، بزرگی و ناموری به عمل سودمند است، به تقوا و اصلاح است، نه به مال و نه به لاف تو خالی، و نه به عظمت

۱- آن زمان پنجاه لییره از نظر صرافی معادل ده لییره طلا بود و یک کیلو نان به قیمت سه قرش! و هر لییره برابر با صد قرش بود.

پوشالی، و نه به مدارک عالی، پس یا فعال باشید و یا استعفا دهید و جای خود را به کسانی که فعالیت می‌کنند، بسپارید!

واقعاً نهایت حماقت است که بتوان خانواده‌ای مستحکم براساس عاطفه‌های تغییرپذیر بنا نمود و حماقت است که ازدواج تنها براساس عشق و محبت بنا شود.

کیست که خانه‌اش را بر روی توده‌ای از نمک در مسیر سیل بنا کند؟
عشق پروانه‌ای قشنگ، دارای زیباترین رنگ‌هاست. اما زندگی‌اش بیش از یک روز دوام ندارد.
عشق گل معطر و خوشبویی است که در بوستان، هیچ ماندنی ندارد، اما در اولین برخورد و تماس دست با آن پژمرده می‌شود.

نظر بنده دربارهٔ عشق این است که عشق فقط زمانی به وجود می‌آید که آرزویی در کار باشد و به همراه آرزو، حرمان باشد، مانند برق که لامپ را فقط زمانی روشن می‌کند که دو قطب متفاوت باهم برخورد نمایند.

توزن را دوست داری چون دستت به آن نمی‌رسد، بنابراین در ذهن و خیال خود لباسی به او می‌پوشانی و او را در این لباس [تخیلی] به صورت زیباترین انسان‌ها می‌بینی، اما زمانی که دستت بدان رسید و این پیراهن [تخیلی] را از او برکندی زنی همچون سائر زنان می‌گردد.

شما یک زوج عاشق و معشوق یکدیگر را در نظر بگیرید که در ماه عسل به گردش و تفریح رفته‌اند و در زیباترین مناطق و یا در بزرگترین شهرها خلوت می‌کنند و لذت می‌برند؛ گمان می‌کنید که سعادت و خوشبختی از هر سو به طرف آن دو فراهم آمده است اما اگر به آن‌ها نیک بنگرید، متوجه خواهید شد که پس از گذشت چند روز، هیچ حرفی برای گفتن برایشان باقی نمی‌ماند به جز صحبت‌های روزهای اول؛ روزهایی که آرزو بود و حرمان، سپس شب‌ها همچنان سپری می‌شوند و این سخنان هم کهنه می‌شوند، و دیگر سخنی برای گفتن در میانشان باقی نخواهد ماند.

چیست در زبان عشق جز اینکه عاشق و معشوق به همدیگر بگویند «دوستت دارم»؟

صد بار آن را تکرار کنید، به خواب می‌روید.

پس باید اعلام کنیم که بنای ازدواج، فقط بر پایه عشق را، اسلام نمی‌پذیرد، زیرا که عقل آن را نمی‌پذیرد. آیا دوباره به روش اول خودمان بازگردیم: عمه یا خاله‌ام برایم به خواستگاری بروند و طبق سلیقه خودشان برایم همسر انتخاب کنند، و من هم حرفشان را قبول کنم، و آینده خودم را به آن بسپارم و عقد کنم و به جشن عروسی بروم، در حالی که ندانم رنگ چشم عروس چگونه است و شکل بینی‌اش چطوری است؟ این که یک روش پر مشکل و ناکارآمد است، پس ما اکنون چکار کنیم؟

بهترین روش چیست؟

سروران من! بهترین روش، همان طریقه اسلام می‌باشد. اسلام این حق را به خواستگار داده که (پس از اینکه رضایت صورت گرفت و احتمال داماد بودنش قوی شد)، فقط صورت و دو کف دست زن را ببیند، و می‌تواند (با حضور ولی زن) با او بنشیند، این است سنت دین، اما [متأسفانه] پدران ناآگاهند و قبول نمی‌کنند که خواستگار صالح صورت زن را ببیند، اما پس از آن، با بی‌عفتی و با آرایش [غلیظ] عروس را در خیابانها می‌گردانند که در نتیجه [آنوقت] بیشتر از صورت و دو کف دست آن را افراد فاسق و خبیث می‌بینند، و هرکس که در راه هست آن را می‌بیند، حتی الاغ!

به راستی که ما قوانین اسلام را رها کرده‌ایم و در نتیجه آن سعادت و رستگاری را از دست داده‌ایم.

قسمت اول بحث جوانان و آرمان آن‌ها این است:

ازدواج کن سپس همسرت را دوست داشته باش و قلبت را به او بسپار، و عاطفه‌ات را به او هدیه نما.

اما دومین صفت عبارتست از شجاعت، که بهره جوانان مسلمان در آن، از بهره جوانان سایر ملت‌ها بیشتر و کاملتر است و جوانان مسلمان دارای مسئولیت سنگینی می‌باشند، و آن اینکه قبل از بیست سال پیش، مصلحان بیدار می‌شدند ولی در اطراف خود چیزی جز تاریکی که در پیچ و خم آن هیچ روزنه‌ای نمی‌درخشید، مشاهده نمی‌کردند و به جز خوابی (و یا بگوئیم مرگی) که در میان آن هیچگونه نشانه‌ای از زندگی به چشم نمی‌آمد

نمی‌دیدند، آن‌ها در سیاست و علم و عمل با یک ناامیدی و شکست مستمر مواجه بودند، سپس جنگ جهانی در یک جسم درگرفت که در طی آن قدرتمندان فاتح تلاش کردند با سنت و قوانین خداوند در نظام هستی مخالفت نمایند، کاری کنند که سر تنها ادامه حیات دهد و دو دست مستقلاً زندگی و تفکر نمایند و قلب به تنهایی کار انسان دو پا را انجام دهد. مقرر کردند که این همه حکومت‌های مضحک و خنده‌آور در کشوری که مجموع شهروندانش کمتر از نصف شهروندان لندن است^۱ وجود داشته باشد، گویا به این نتیجه رسیده بودند که «یک» نمی‌تواند یک چهارم چهار باشد بلکه هر یکی چهارتای کامل است!

مصلح این‌ها را می‌دید اما در کنار آن چیزهایی را که برایش امیدوارکننده باشد، موجود نمی‌دید که در نتیجه مشاهده چنین اوضاعی متشائم و ناامید می‌شد، اما سروران من زمان متحول شد و دست قدرت، جلد دوم از تاریخ امت اسلامی را که عصر انحطاط و عقب‌افتادگی در آن به ثبت رسیده بود، خاتمه داد، و امروز جلد سوم تاریخ گشوده شده تا عهد رستاخیز^۲ جدید و پیشرفت را در آن به ثبت برساند. مصائب و حوادث شدید و دردناکی که به طور پی در پی و پشت سر هم وارد می‌شد، باعث توجه و بیداری، و هشدار و آگاهی [امت] گردید، و در نتیجه آن، جوامع اسلامی شرقی، وحشت‌زده و بیدار شدند و در جستجوی طریقه زندگی و در پی راهکار برآمدند و نشانه‌های یک بیداری قوی و نهضتی گسترده و فراگیر به ظهور پیوست، اما (سروران من) چیزی که ما آن را کم داریم ایمان و باور به این واقعیت کنونی است؛ پس می‌باید این اجتماع ما مژده‌ای به آن

۱- پس از جنگ جهانی، در کشور سوریه کنونی؛ هفت دولت وجود داشت: دولت دمشق، دولت حلب، دولت علویان، دولت جبل‌الدروز، دولت لبنان، دولت فلسطین و دولت شرق اردن - مؤلف.

۲- واژه البعث [که به رستاخیز جدید ترجمه شده - م] جهت ترجمه واژه (renaissance) قرار گرفته است و معنای لغوی آن، (تولد دوباره) است. در سال 1930 میلادی مجله‌ای رسمی تحت همین نام، تأسیس شد که پنج شماره از آن منتشر شده است - مؤلف.

و دعوتی به سوی آن باشد، ما بایستی این نهضت را باور داشته باشیم چنانکه وجود خودمان را باور داریم، و اصلاً نباید در میانمان فرد ناامیدی باقی بماند.

محققاً ما بیدار شدیم، اما امروز قافله شدیدترین مرحله راه و خطرناکترین صحرای این بادیه را می‌پیماید، قبلاً قافله به صورت خواب‌آلود حرکت می‌کرد و راهنمایی که راه را گم کرده بودند، قافله را به بیراهه کشانده و آن را از صراط مستقیم منحرف نموده بودند، اما وقتی که صدای تقدیر از زبان این بزرگان: افغانی^۱، محمد عبده^۲، قاسمی^۳، شیخ طاهر^۴، آلوسی^۵، سعد^۶، رشید رضا^۱، شکیب ارسلان^۲ و رافعی^۳ و دیگر بزرگواران شنیده

۱- شیخ سید جمال الدین افغانی: فیلسوف اسلام در عصر خویش و یکی از بزرگ‌مردانی که نهضت بیداری اسلامی معاصر مرهون تلاشهای پیگیر آنها است در سال ۱۲۵۴ هجری در اسعدآباد (کنر) افغانستان به دنیا آمد و پس از عمری تلاش و مبارزه خستگی‌ناپذیر در راستای بیداری و وحدت امت اسلامی، در سال ۱۳۱۵ هجری قمری وفات کرد.

۲- محمد عبده: از شاگردان ممتاز سیدجمال الدین افغانی و یکی دیگر از اعلام اسلام در عصر حاضر است.
۳- امام جمال‌الدین قاسمی: از سلاله حضرت امام حسین ع و پیشوای اهل شام در عصر خویش و مؤلف تفسیر گرانسنگ محاسن التأویل یا تفسیر قاسمی در ۱۷ جلد می‌باشد، در سال ۱۲۸۳ هجری متولد شده در سال ۱۳۳۲ هجری قمری وفات نمود.

۴- شیخ طاهر الجزائری: از پژوهشگران و علمای بزرگ به لغت و ادب عصر خویش بود، تولدش در سال ۱۲۶۸ در دمشق و وفاتش در سال ۱۳۳۸ در همانجا بود.

۵- شیخ محمد آلوسی حسینی: مورخ و ادیب و دعوتگر و مصلح از اهالی رصافه بغداد بود، با رسالات خود بر اهل بدعت بسیار می‌تاخت که در نتیجه همین امر، بسیاری با ایشان مخالفت ورزیدند و به موصل تبعید شد و سپس به وطن خود بازگشت و... در سال ۱۳۴۲ درگذشت.

۶- سعد پاشا بن ابراهیم زغلول: رهبر نهضت سیاسی مصر و بزرگترین سخنور سیاسی عصر خویش بود، در سال ۱۲۷۳ متولد شد، در سال ۱۲۹۰ هـ وارد اژه شد و با سیدجمال الدین افغانی ارتباط برقرار کرد و مدتی را با ایشان سپری نمود، و به همراه امام شیخ محمد عبده مشغول تحریر مجله الوقایع مصر شد، یکبار در سال ۱۲۹۹ بنا به اتهام همکاری با گروهی سرّی برای براندازی نظام

شد. عده‌ای بر اثر آن بیدار شدند و کسانی که تا آن وقت بیدار نشده بودند، بیدار شده چشمانشان را گشودند، و هر کسی سخن خود را بیان نمود و معركة بین داعیان مصلح و راهنمایان گمراه برپا شد، و مردم در میانشان به چندین دسته تقسیم شدند و یک آشفتگی و جنجال و اضطراب خاصی به وجود آمد، اما قافله همچنان حرکت می‌کند... در جاده مستقیم حرکت می‌کند، زیرا بیدار شده است، و کسی که بیدار و آگاه شده باشد از یک راهنمای گمراه پیروی نمی‌کند.

این جوانه سبز قوی که در میان صدها سبزه خشکیده و به جای مانده از موسم گذشته، پنهان مانده است به زودی راه خود را از میان آن‌ها خواهد گشود و بدون آن‌ها زنده خواهد ماند چه این جوانه جدید، مادر آینده است: نوبت این جوانه فردا است، و آن علفهای خشکیده، مدتشان سپری شده و به همراه دیروز از بین رفته‌اند و هرگز باز نخواهد گشت. صدای نهضت جدید، صدای حق است، صدایی است که به

حکومت، دستگیر و زندانی شد و پس از آزادی به قضاوت پرداخت، و انگلیس او را به مالتا تبعید کرد و ...

۱- محمد رشید رضا: که دارای اصلیت بغدادی و نسب حسینی و صاحب مجله «المنار» و یکی از بزرگ‌مردان اصلاح اسلامی و نویسندگان و عالمان به حدیث و ادب و تاریخ و تفسیر بود، به مصر سفر کرد و همراه و شاگرد شیخ محمد عبده شد و ...

۲- امیر شکیب ارسلان، در سال ۱۲۸۶ تولد و در سال ۱۳۶۶ وفات یافت، دانشمند، ادیب، سیاستمدار، مورخ و مصلح و از نویسندگان بزرگ است، سفرهای زیادی به اروپا و کشورهای عربی داشت، و مجله فرانسوی زبان (Lanation Arabe) را در جنیف منتشر کرد و ...

۳- مصطفی صادق رافعی: یکی دیگر از ادیبان، شعر و نویسندگان بزرگ مسلمان است که در سال ۱۲۹۸ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۳۵۶ وفات نمود. - به نقل از کتاب الاعلام، تألیف خیرالدین الزرکلی، دارالعلم المالین، چاپ چهاردهم، بیروت، جلدهای سوم؛ ص ۸۲-۸۳ و ۲۱۱-۲۱۲ و ۱۷۳-۱۷۵؛ ششم ص: ۱۲۶ و ۱۶۸-۱۶۹؛ هفتم ص: ۱۷۲-۱۷۳ و ۲۳۵، و تفسیر القاسمی المسمی بمحاسن التأویل، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول ۱۴۱۵ هـ - مترجم.

صورت مبهم و نامفهوم به همراه سایر صداهایی که امروز به گوش می‌رسند، شنیده می‌شود، و همه و انعکاس صداهاى قدیمی گذشته کم‌کم پایین می‌آید و ساکت می‌شود زیرا انعکاس صوت پایان می‌یابد اما خود صدا از نو شروع می‌شود.

این نهضت، کاملاً واضح و آشکار است، پس ای جوانان، بدان ایمان بیاورید، و باورش دارید و به زندگی از ناحیه تابناک و وسیع امید نظاره کنید نه از جهت تنگ و تیره ناامیدی.

[متأسفانه] جوانان ما ناامید و متشائمند؛ شما قصیده‌های شاعران جوان را بخوانید، همه‌اش لبریز از درد و دلشکستگی و اشک و اندوه است. اگر موسیقی جوانان را بشنوید، همه‌اش گریه است و ناله است و فغان. به عنوان مثال:

یا لوعتی یا شقایا، ضاع الأمل من هواها...

«ای وای از درد و سوز عشق، ای وای از این مصیبت و بدبختی و عذاب، همه آرزوهایم در عشق و دلدادگی از دست رفت و تباه شد»

جوانان و نوازندگان^۱ ما را چه شده است که در دنیا هیچگونه لذت سروری را نمی‌بینند؟

آخر چرا تاریکی شب را می‌بینند اما درخشش خورشید را در نظر نمی‌گیرند؟

چرا درباره افسردگی پاییز می‌اندیشند اما در مورد شکوه آن فکر نمی‌کنند؟

چرا به برهنگی زمستان توجه می‌کنند ولی به فروتنی آن عنایتی ندارند؟

هر آنچه که در دنیا وجود دارد زیبا است اما در چشم جوان سالم و نیرومند، اما شخص مریض، اما کسی که مبتلا به مرض از پای درآورنده سل است، چنین شخصی اصلاً به جز تاریکی چیزی نمی‌بیند.

پس ای جوانان ما، وجودتان را از سل یأس و ناامیدی مداوا کنید.

۱- با قطع نظر از بحث جایز با ناجایز بودن موسیقی و آهنگ نواختن - مترجم.

به راستی که اکنون زمان مانند روزی که اسلام ظهور کرد، چرخیده، و تمدن به حال احتضار رسیده و چیزی نمانده که مادی‌گرایی غرب بر سرش بیاید و آن را از بین ببرد همانگونه که تکه تکه شدن دو حکومت بزرگ ایران و روم آن را از بین برد. امروز جهان در میان دو سنگ آسیایی قرار دارد که تمدن را خرد می‌کند و آن را به باد هوا می‌دهد همانگونه که آقای «ولز»^۱ پیش‌بینی کرده بود.

جهان کنونی در میان مادی‌گرایی غرب، و زندگی آهنی ماشینی آن، روحیه خاور دور و فنیای در ماورای ماده هندوها، قرار گرفته است، و به جز شاهراه هموار اسلام، راه دیگری برای نجات وجود ندارد.

پس ای جوانان مسلمان، یکسره بشتابید به سوی ادای مسئولیت و ابلاغ صدای اسلام به گوش همه مردم جهان. این مرحله‌ای که امروز ملت‌های شرقی اسلامی آن را می‌پیماند، شبیه دوره رستاخیز «رنسانس»^(۲) اروپاست، و جوانان مسئولیت‌های بس بزرگی در این دوره بر دوش دارند.

جوانان یک مسئولیت علمی بر دوش دارند و آن اینکه باید آنان کتابخانه قدیم عربی را با قالب‌های جدید و اسلوب‌های نوین احیا کنند.

محققاً در این کتاب‌های زرد رنگ، علم بسیار فراوانی وجود دارد، اما این علم در ویرانه‌های اسلوب کهن لگدمال و مدفون شده است. به عنوان مثال، در کتاب‌های فقه مسائلی وجود دارد که از آن قانون اسلامی و قانون جزایی و قانون مدنی و قانون اداری و

۱- هربرت. جرج. ولز (H. G. Wells) نویسنده انگلیسی که در سال 1866 در «کنت» به دنیا آمد،...

بیشتر آثار او جنبه تخیلی دارد و مانند ژول ورن پیش‌بینی‌های* عجیبی می‌نمود، در سال 1946 در

سن 80 سالگی جان سپرد - مترجم. به نقل از دائرةالمعارف دانش و هنر، ص 276

* البته این مطلب هرگز به معنای تأیید پیشگویی و کفایت نیست - مترجم.

۲- دوره تجدد ادبی و فرهنگی در اروپا.

قانون اصول دادگاه‌ها استنباط می‌شود، اما این کتاب‌ها به گونه‌ای تدوین شده‌اند که امروز ما نمی‌توانیم به خوبی از آن استفاده کنیم و با آن انس بگیریم. نه آن‌ها برای ما سودی دارند و نه ما برایشان فایده‌ای داریم، هرچند این‌ها برای کسانی که در عهد آنان تألیف شده‌اند کاملاً سودمند و مفید بوده‌اند. بنابراین، بر جوانان لازم است که عده‌ای از آنان تمام وقت خود را صرف مطالعه و فهم این کتاب‌ها و یادگیری مطالب آنان نمایند و مواد علمی که در آن‌ها نهفته است را استخراج کرده و به صورت نوین ارائه دهند.

(سرورانم)، اسلوب‌ها همچون مدها هستند، و امروز مد عوض شده است، لذا باید خیاط ماهر این لباس قدیمی را در اختیار بگیرد از پارچه‌اش یک لباس نو بسازد، آن هم به گونه‌ای که حتی یک تار نخ آن را از بین نبرد.

سروران واقعاً شرم‌آور است که اسلوب‌های تألیف در کلیه علوم پیشرفت کند و ما در علوم خودمان طبق روش قدیمی مان باقی بمانیم.

اشخاصی که این شروح و حواشی و این تقریرها را نوشته‌اند بزرگان جلیل القدری بوده‌اند زیرا آنان نتایجی را که بدانها دست یافته‌اند، به بهترین شکل و نحوه معمول و مأنوس عصر خویش ارائه کرده‌اند و در این باره گناهی بر گردن آن بزرگواران نیست، البته گناه بر ماست، ما که هیچ‌گونه تألیفی نمی‌کنیم، و کاری انجام نمی‌دهیم، و نتیجه‌ای به دست نمی‌آوریم، و دقیقاً مانند علف هرزه ناتوان و ضعیفی که خود را به پای نخل بلند و تنومندی نگه داشته است، مفت‌خور پدران و اجداد خویش زندگی را به سر می‌بریم.

جوانان، یک مسئولیت اجتماعی نیز دارند و آن اینکه آنان باید اسلام را یاد بگیرند و نظر آن را درباره این معضل اجتماعی کشف کنند.

جهان در میان سوسیالیسم و طرفداران مالکیت فردی و نظام سرمایه‌داری به تباهی و بربادی کشیده خواهد شد و هیچ راه نجاتی متصور نیست به جز راه میانه و حد وسطی

که پایین‌تر و [عقلانی‌تر] از رؤیایپردازی‌ها و خیالبافی‌های هرگز تحقق نیافتنی کمونیست‌ها باشد؛ و بالاتر و والاتر از سطح فکری طرفداران سرمایه‌داری که می‌خواهند مردم را با اموالشان، به اسارت و بردگی بکشانند و از جمع بنا به مصلحت فرد، بهره‌برداری نمایند.

بنده کاملاً یقین دارم که در این باب حرف آخر را اسلام می‌زند. اما حتی یک از علما هنوز خود را به زحمت نینداخته و نظریه اجتماعی اسلامی را مورد بررسی قرار نداده است.^۱

نیز جوانان یک تکلیف اخلاقی دارند که عبارتست از رهانیدن و نجات دادن جهان فرو افتاده در گرداب پستی‌ها و رذایل و سرگردان در دنیای تاریکی و ظلمت.

مناره اسلام را بلند کنید و مکارم اخلاق را که پیامبر بزرگوارتان P برای اتمام و به پایه تکمیل رساندن آن مبعوث شده را رواج دهید.^۲

سرورانم، آیا واقعاً این عجیب نیست که از پیامبر P درباره مؤمن سوال کرده می‌شود که آیا دزدی می‌کند؟ که در جواب می‌فرماید: احتمال دارد دزدی کند اما به ندرت، ولی وقتی از ایشان پرسیده می‌شود که: آیا مؤمن دروغ می‌گوید؟ می‌فرماید: خیر. آیا جای تعجب و شگفتی ندارد که پیامبر P دروغ را یک سوم نفاق و بدقولی را یک سوم دیگر آن

۱- از آن روزی که این سخنرانی ایراد شده تاکنون بیش از نصف قرن می‌گذرد و امروز تحقیقات و کتاب‌های زیادی نوشته شده‌اند که خداوند مؤلفانشان را جزای خیر بدهد و کتابهایشان را سودمند و مفید واقع گرداند.

۲- اشاره دارد هب حدیث نبوی که امام مالک/ آن را به روایت حضرت ابهریره T در الموطا روایت کرده است که می‌فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» «همانا من فقط برای این مبعوث شده‌ام که مکارم اخلاق را به پایه تکمیل برسانم» - مترجم.

قرار دهد، سپس امروز در میان مسلمانان کسانی وجود داشته باشند که دروغ بگویند و بدقولی کنند؟^۱

آیا عجیب نیست که اروپایی‌های غیرمسلمان اخلاق ما را اختیار کنند و اخلاقشان به طور طبیعی و عادی همان اخلاق اسلامی باشد و مسلمانان اخلاق خود را از دست بدهند؟

آیا عجیب نیست که با وجود اینکه خداوند متعال در کتاب خود می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [المنافقون: 8].

«عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده او و مؤمنان است».

سپس باز هم در بین مسلمانان کسانی وجود داشته باشند که در نفس خود ذلیل و خوار باشند و شرافت و کرامت خود را تباه کرده باشند؟ پس ای جوانان مسلمان، خود را به اخلاق اسلامی آراسته کنید و آن را در میان مردم منتشر کنید و جهان را به وسیله آن برهانید.

۱- حضرت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا روایت می‌کند که فرمود: «آیه المنافق ثلاث: إذا حدّث كذب وإذا وعد أخلف وإذا أؤتمن خان»: «علامت شخص منافق سه چیز است: هنگام سخن گفتن دروغ می‌گوید؛ خلاف وعده می‌نماید، و در امانت خیانت می‌کند»، صحیح البخاری، کتاب الایمان، حدیث شماره (۳۲)، صحیح مسلم، کتاب الایمان، حدیث شماره (۸۹) - مترجم.

خلاصه کلام

آیا اکنون دوست دارید که خلاصه «آرمان جوانان مسلمان» را برایتان بیان کنم؟

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَالْعَصْرِ ۱ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۚ ۲ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾ [العصر: 1 - 2].

«سوگند به زمان. که انسان‌ها همه در زیان هستند، مگر آنانکه ایمان بیاورند».

[آری، آرمان جوانان مسلمان عبارتست از:] ایمان به الله و اینکه بدانند او تعالی اولین و آخرین است، و اراده‌کننده قادر و تواناست، و یقین نمایند که هر چیزی به خواست و اراده اوست، هیچکس در ملکش با او شریک نیست، و هیچ موجودی نمی‌تواند بدون اذن او شفاعت نماید و کسی سواى او از غیب خبر ندارد. و اینکه هیچ‌گاه از یاد الهی غفلت نورزند و معبودی جز وی را عبادت نکنند و سواى او را تقدیس ننمایند و از کسی جز او انتظار نفع و ضرر نداشته باشند و بدانند که او لشکریان و فرشتگان و جنیانی دارد که ما آنان را نمی‌بینیم و جهانهایی دارد که ما نمی‌توانیم آنها را مشاهده کنیم، و او صاحب آخرت و بهشت و جهنم و آسمان‌ها و عرش است... و ایمان داشته باشند به اینکه او پیامبرانی را مبعوث کرده و کتاب‌های آسمانی را [بر پیامبران خود] نازل فرموده است.

﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾

«و اعمال شایسته و بایسته کنند».

یعنی پس از ایمان به الله، همه حقوق خداوند را که بر سرشان فرض است از جمله به جای آوردن نماز و پرداخت زکات و روزه گرفتن و حج نمودن را ادا نمایند و با بجای آوردن نوافل و اعمال حسنه به سوی الله تعالی تقرب بجویند و نیز همه حقوق مردم را ادا کنند به طوری که به مال و آبرو و جسم احدی تعرض نکنند و حقوق خانواده و پدر و مادر و هر کس که بر آنها فضل و احسان نموده باشد را ادا کنند، و با سعی و تلاش

خود در راستای سعادت‌مندی و موفقیت امت، تقویت روابط و تضمین مصالح آن و انجام هر نوع فعالیتی که مقام امت را بالا می‌برد و جایگاهش را در میان سایر امتها رفیع می‌گرداند مانند کسب علم و صنعت یا زراعت یا وعظ و ارشاد و یا تعلیم و تهذیب؛ حق خود را نسبت به امت و جامعه اسلامی ادا نمایند.

﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾

«و همدیگر را به تمسک به حق سفارش کنند».

هم خودشان و هم دیگران را به تمسک به حق سفارش نمایند و در همه امور خود به دنبال حق و حقیقت باشند. در نتیجه؛ حق، پیشوا و راهنما و همراه و رهبرشان باشد و هرگز حتی برای یک لحظه از یاوران باطل نباشند و از میان همه اصول و علوم و فنون؛ فقط آنچه که حق است و هیچگونه شائبه باطل در آن نیست را بپذیرند و قبول نمایند.

﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾

«و یکدیگر را به شکیبایی [در تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها و دردها و رنج‌هایی] توصیه نمایند [که موجب رضای خدا می‌گردد]».

همدیگر را به صبر و شکیبایی بر ادای واجبات و بر تواصی^۱ به حق و اجتناب از باطل و پرهیز از کارهای زشت و رذیل - با وجود گرایش و روی‌آوری نفس به سوی این کارها - توصیه و سفارش کنند.^۲ پس در واقع آرمان جوانان مسلمان عبارت است از: ایمان کامل بدون هیچگونه شائبه شرک، تصدیق هر آنچه که از جانب الله نازل شده است، عبادات پیراسته و منزّه از هرگونه بدعت و نوآوری در دین، اعمال صالحه‌ای که برای فرد و جامعه سودمند باشد، دعوت به سوی حق و التزام به آن، صبر و شکیبایی بر تحقق یافتن این منهج و طریقه، و ادای همه این واجبات.

۱- تواصی: همدیگر را وصیت و سفارش نمودن - مترجم.

۲- بنده پس از این سخنرانی تفسیری بر سوره مبارکه «العصر» نوشته‌ام که خداوند متعال در آن، مطالبی را که قبلاً بیان نکرده بودم، برایم فتح و گشایش فرمود - مؤلف.

الحمد لله الذي بعزته وجلاله تتم الصالحات وصلى الله تعالى على سيدنا ومولانا
محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين.

پایان ترجمه شب چهاردهم

11 جمادی الاول سال 1422 هجری قمری

80/5/10